



کد خبر : 10022264



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۱/۱۶ ۱۳:۲۱

تفسیر سوره مجادله جلسه ۱۲ (۱۳۹۶/۱۱/۱۶)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارٍّ لَهُمْ شَيْئاً إِلَّا يَأْذُنُ اللَّهُ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَ إِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانْشُزُوا يَزْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲)}

سوره مبارکه «مجادله» که در مدینه نازل شد، بعضی از آداب و رسوم محضر پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را هم در برداشت. اول آن حکم فقهی ظهار را مطرح فرمود، بعد ادب حضور در مجلس پیامبر و کیفیت برنامه‌های آن حضرت را در مسجد ذکر فرمود. مجلس درس آن حضرت همان مسجد النبی بود و خود پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بین روزه و منبر، ظاهراً آن‌جا می‌نشستند که گفتند: «رَوْضَةُ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ»^[1] و افراد در همان مسجد حضور پیدا می‌کردند و بیانات نورانی حضرت را می‌شنیدند. در این جمع، گاهی منافق و مانند آنها حضور پیدا می‌کردند و حرف‌هایی هم که مؤمنین را برنجانند، زیر گوش هم می‌گفتند که این مسئله نجوا بود به صورت حصر فرمود: {إِنَّمَا النَّجْوَى} که این «الف» و «لام»، «الف» و «لام» عهد است؛ یعنی این زیر گوشي هم که این منافقین در مسجد در حضور مؤمنین می‌گویند و توطئه‌ای علیه اسلام و مسلمین است، مؤمنین را می‌رنجانند، {إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ}؛ منشأ شیطنت دارد و منشأ تکوین و جهات خارجی ندارد. کار، کار شیطانی است، این یک؛ و از شیطان هیچ کاری ساخته نیست جز در حد محزون کردن و رنجاندن، این دو؛ سلطنتی از ناحیه شیطان ترسیم نشده که او سلطه داشته باشد، این سه؛ و برای رفع این نفوذ مختصر، این حزن و آن اذیت، بهترین راه توکل است، این چهار؛ نه تنها بهترین راه، بلکه تنها راه توکل است، این پنج. اینها را ذکر می‌کند.

بعد مسئله آن مناجات و نجوای محمود و مدح را ذکر می‌کند. برای اینکه این دو به هم مخلوط نشود، آن‌گاه فاصله‌ای را به عنوان {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا} ذکر کردند که ادب مجلس آن حضرت است. این آیه برای جداسازی آن نجوای محمود و مدح از این نجوای مذموم و مقدوح است. این {إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ} است، آن «إنما النجوي من الرحمن» است. نجوا کردن با خود پیغمبر؛ یعنی وقت خصوصی، ملاقات خصوصی گرفتن، با حضرت رازگفتن، حرف‌های خصوصی را به حضرت رساندن و دستور خصوصی را از حضرت گرفتن، ولو در مسجد باشد. یک اتاق جدایی که ملاقات آن حضرت را تنظیم نکند نبود، همه ملاقات حضرت در مسجد بود. مسجدی‌ها که می‌آمدند، ملاقاتش عمومی بود؛ یعنی اگر حرفی داشتند عمومی بود مطلبی هم که حضرت می‌فرمود عمومی بود. اگر کسی یک مطلب خاصی داشت، وقت خصوصی می‌خواست، این «نجوي من الرحمن» بود، یک؛ برای تعیین وقت خصوصی و ملاقات خصوصی، برنامه‌ای قرار داد که شما چون وقت دیگران را می‌گیرید، وقت حضرت برای همه است، شما که می‌خواهید ملاقات خصوصی داشته باشید، اول در صندوق خیره کمکی به امت اسلامی و بی‌بضاعت‌ها بکنید، صدقه‌ای در این صندوق بگذارید، چون دارید وقت دیگران را می‌گیرید. بعد از اینکه این کار را کردید، در برابر این ملاقات خصوصی مالی به بیت‌المال دادید، آن وقت با حضرت ملاقات خصوصی بکنید. این دستور که نازل شد، خیلی‌ها توفیق نداشتند ملاقات خصوصی با آن حضرت داشته باشند که بعد روشن می‌شود تنها کسی که به این آیه عمل کرد وجود مبارک حضرت امیر بود که صدقه داد و وقت خصوصی گرفت.

عمده آن است که این «الف» و «لام» نجوا «الف» و «لام» عهد است؛ یعنی این تناجی و زیر گوش هم گفتن که کار منافقان و امثال منافقان بود برای رنجاندن مسلمان‌ها، این از شیطان است، یک؛ و آن چهار

امر بر آن مترتب است، دو و سه چهار پنج. برای اینکه این دو تا مناجات، این دو تا نجوا، این دو تا وقت خصوصی، این دو تا زیر گوش هم گفتن، از هم جدا بشود این آیه یازده را که فرمود: **{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا}**، این را در وسط قرار داد که مرزی باشد آن مناجات حق با این مناجات باطل، آن نجوای حق با این نجوای باطل یکجا گفته نشود پشت سر هم. فرمود: **{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا}**، مسئله ادب محضر آن حضرت که اگر شما در محضر حضرت نشستید افرادی تازه وارد شدند شما جا باز کنید تنگتر بنشینید چهارزانو بنشینید جا بدهید تا دیگران بنشینند و اگر مدت‌ها بودید استفاده کردید به شما گفتند بلند شوید جایتان را به دیگران بدهید این کار را بکنید هم اگر نشستید به دیگران جا بدهید هم اگر دیدید جا نیست بلند شوید به افراد تازه‌وارد جا بدهید. یکی از اموری که باعث لعنت است همین **«الْمُتَرْبِّعُ فِي الْمَوْضِعِ الضَّيِّقِ»**^[2] است؛ در ادب مجلس و رعایت حقوق دیگران، یکی از چیزهایی که باعث لعنت فرشتگان است این است که کسی که جایی تنگی دارد جمعیت زیاد است و آن مسجد یا حسینیه یا آن محفل ظرفیت ندارد، این چهارزانو بنشیند، **«الْمُتَرْبِّعُ فِي الْمَوْضِعِ الضَّيِّقِ»**؛ یعنی همه منتظرند جا پیدا بشود بنشینند و این آقا چهارزانو نشسته است. این تربّع یعنی چهارزانو نشستن، باعث لعنت است.

غرض این است که مرزبندی شده؛ فصل اول، فصل سوم، وسطش یک فصل جدایی است. فصل اول مربوط به نجوای باطل است، فصل سوم مربوط به نجوای حق است، این فصل دوم فاصل هست واسط هست، مرز جدایی مطلب قبلی و مطلب بعدی است.

پرسش: ما نجوا را به اطرافیان چگونه بفهمانیم که ... ؟

پاسخ: مثلاً وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) با پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) وقت خصوصی گرفتند رفتند آن‌جا حضور حضرت نشسته دارد درد دل می‌کند. این معلوم است حق است. یا صحابی مثل اباذر هست سلمان هست مقداد هست و امثال آن که دست‌پورده‌های خاص حضرت هستند، اینها رفتند نشستند دارند با حضرت گفتگو می‌کنند معلوم می‌شود اسرار نظام را دارند می‌گویند. این معلوم است؛ اما منافقان شناخته شده اینها در مسجد زیر گوش هم مطالبی را می‌گویند اینها معلوم است که دارند مؤمنین را می‌رنجانند؛ لذا این سه فصل را کاملاً از هم جدا کرده است. این سه فصل مربوط به مسئله ظهار و اینها نیست، در این محدوده اخیر سه فصل است؛ یک فصل مربوط به نجوای باطل است، یک فصل مربوط به نجوای حق است، این فصل وسط ادب نشستن هست که کیفیت مجلس‌آرایی حضرت را ذکر می‌کند تا این دو تا نجوای حق و باطل با هم مخلوط نشود.

در تتمه فصل اول فرمود: **{إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ}**؛ یعنی این نجوایی که گفتیم به زیان مسلمان‌هاست و علیه آنها توطئه می‌کنند این از شیطان است. فقط برای غمگین کردن مؤمنین است و هیچ آسیبی به مؤمنین نمی‌رساند. در چند جای قرآن فرمود از شیطان کاری ساخته نیست، هیچ سلطنتی بر شما ندارد که حالا اینها زیر گوش هم گفتند بتوانند علیه شما مثلاً کاری بکنند، این نیست. در سوره مبارکه «اسراء» آیه 65 فرمود: **{إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ}**؛ تو سلطنت داشته باشی،

بخواهی اوضاع اینها را به هم بزنی نیست؛ البته ممکن است یک مختصر اینها را برنجانی، ولی کاری از تو ساخته نیست. آن کار اندک هم باز «باذن الله» است. آن هم به عنوان آزمون است این طور نیست که در حوزه خلقت و نظام هستی کاری را مستقل انجام بدهی، این طور نیست. **إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا**، فقط یک مقدار می‌توانی برنجانی، این یک؛ و مهم‌ترین راه‌هایی آنها از این رنجش مختصر هم توکل هست که در آیه محل بحث آن را ذکر می‌کند، ولی در آیه 65 سوره مبارکه «اسراء» به اصل وکالت اشاره دارد.

در سوره مبارکه «ابراهیم» اعتراف خود شیطان مطرح است که آیه 22 سوره مبارکه «ابراهیم» این است که در صحنه معاد او اعتراف می‌کند که **وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ**؛ من هیچ سلطنتی بر شما نداشتم، من فقط وسوسه کردم. این وسوسه یک دعوت‌نامه است، عقل از درون فطرت الهی که خدا به شما داد همه اینها از درون دعوت‌نامه دادند، انبیا و اولیا(علیهم السلام) از بیرون دعوت‌نامه دادند، این صحف الهی، این قرآن کریم اینها همه دعوت‌نامه خداست، آنها دعوت کردند من هم دعوت کردم می‌خواستید نیایید! من فقط دعوت کردم و شما با میل و طوع خودتان زیر پوشش من آمدید، **وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي**؛ لذا مرا ملامت نکنید خودتان را ملامت کنید. امروز نه شما صریح هستید به ناله من می‌رسید، صریح مستصرخین خداست. نه شما صریح و مصرخ من هستید، نه من صریح و مصرخ شما هستم. نه من می‌توانم به ناله شما برسم نه شما می‌توانید به ناله من برسید، ولی شما اعتراضی نسبت به من ندارید، من فقط دعوت کردم شما آمدید. انبیا دعوت کردند می‌خواستید بروید آن‌جا. این نفی سلطنت است از دو جنبه؛ لذا هیچ حزن و ضرری ندارد در بحث دیروز هم اشاره شد اندک ضرری هم که باشد؛ نظیر سحر و امثال آن که اگر ضرری از کسی به دیگری بخواهد برسد در نظام تکوین باید به اذن الهی باشد؛ لذا فرمود: **وَمَا هُمْ بِضَائِرِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ**. [3] این فصل به پایان رسید؛ یعنی فصل نجوای باطل.

برای اینکه فصل سوم شروع بشود؛ یعنی نجوای حق و برای اینکه آن فصل سوم با فصل اول مخلوط نشود، آن نجوای حق با نجوای باطل یکجا تلقی نشود، این فصل دوم را مرز «بین الفصلین» ذکر کردند که ادب آن محضر هست. فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا**، وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به همه اصحاب مخصوصاً به بدریون و مجاهدان بدر خیلی احترام می‌گذاشت علاقه‌مند بود و آنها که قبل از فتح مکه و آنهايي که بعد از فتح مکه به انقلاب پیوستند خدمت کردند فرق می‌گذاشت برای بدریون یک حساب خاصی باز می‌کرد. گاهی بعضی از این بدریون دیر می‌رسیدند مسجد. حضرت به بعضی‌ها که قبلاً آمده بودند نشسته بودند، دستور می‌داد که شما یا جا بدهید یا بلند بشوید. اگر ممکن بود با جمع‌تر نشستن به این مجاهد بدری و مانند آن‌جا می‌دادند، اگر ممکن نبود می‌فرمود شما پا شويد تا او بنشیند. این دستورها را ذات اقدس الهی فرمود

امضا کنید. {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا}، «فُسِّحْتُ»؛ یعنی وسعت. در مجلس وسعت بدهید تنگ‌تر بنشینید تا جا برای تازه‌وارد باشد {فَافْسَحُوا}. اگر این کار را کردید {يُفَسِّحِ اللَّهُ لَكُمْ}؛ گشایشی هم ذات اقدس الهی در کار شما ایجاد می‌کند. این در صورتی که تنگ‌تر نشستن و جمع‌تر نشستن می‌تواند جوابگویی همه مستمعان باشد و اگر جمعیت بیش از فُسْحَت و وسعت مجلس بود، بعضی‌ها باید بلند شوند تا تازه‌واردها بنشینند مخصوصاً بدریون، پیامبر به بعضی اشاره می‌کرد که شما بلند شوید، تا آن آقا بنشیند. {وَ إِذَا قِيلَ انشُزُوا}، «نشوز»؛ یعنی برخاستن. وقتی که شما از اینجا جدا می‌شوید این را می‌گویند حالت نشوز. وقتی به شما گفتند برخیزید از جا و از این جمعیت جدا بشوید، چون قبلاً بودید نشستید استفاده کردید، {فَانشُزُوا}؛ شما بلند شوید تا جا برای دیگران باشد. این کار تنها این نیست که شما به دیگری جا دادی و یک ادب اجتماعی باشد؛ این یک مطلب دینی است ادب دینی است، باعث رفعت درجه هم هست. میزان درجات را هم ذات اقدس الهی مشخص کرده، فرمود اگر این کار را کردید: {يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ}، این دو جمله است: یکی اینکه ذات اقدس الهی مؤمنین را بالا می‌برد. این جمله تمییز ندارد، کجا می‌برد؟ چقدر می‌برد؟ مشخص نیست! جمله دوم تمییز دارد، به واسطه تمییز جمله دوم، تمییز جمله اول مشخص می‌شود {يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ}، چقدر؟ معلوم نیست! اما {وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ}؛ آنها که جزء علما هستند، آنها را درجات که جمع درجه است بالا می‌برد. معلوم می‌شود که تمییز جمله اول درجه است، تمییز جمله دوم که ذکر شد درجات است. مؤمن را خدا درجه می‌دهد، عالم را درجات. عالم در برابر مؤمن، یا نه! همان طوری که از جمله دوم ما تمییز جمله اول را می‌فهمیم از قید جمله اول هم قید محذوف جمله دوم را هم می‌فهمیم؟ در جمله اول چیزی حذف نشده مگر تمییز. فرمود: {يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ}، ایمان را ذکر کرد؛ اما در جمله دوم دیگر ایمان را ذکر نکرد. معلوم می‌شود که آن عالم مؤمن است که درجات دارد.

«فَتَحْصُلُ أَنْ هَاهُنَا امُوراً أَرْبَعَةً»: یکی اینکه ایمان محور است و در جمله اول ذکر شد؛ دوم اینکه ایمانی که محور است در جمله دوم ذکر نشد، چون «حذف ما يُعْلَمُ مِنْهُ جَائِزٌ»؛ سوم اینکه معیار رفعت، درجه است که در جمله دوم ذکر شد؛ چهارم اینکه این تمییز که در جمله دوم ذکر شد، در جمله اول فهمیده می‌شود؛ نتیجه امور چهارگانه این است که مؤمن درجه دارد، مؤمن عالم درجات دارد، {يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ}، «أَيُّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْكُمْ»، {دَرَجَاتٍ}. هیچ جای قرآن برای علم «بما أنه علم» ترفیع درجه ذکر نکرده که علم ارزش الهی دارد، علم نردبان است. هر جا سخن از قُرب الهی است علم در کنار ایمان که با ایمان این علم رشد بکند دارد. شما هیچ جای قرآن پیدا نمی‌کنید که بر علم خالی ارزش قائل شده باشد، چون علم نردبان است، گاهی انسان با این نردبان می‌رود ته چاه می‌شود مقتی. خود علم نردبان است «بما أنه سُلَّم» ارزشی ندارد؛ لذا فرمود ما این معارفی که گفتیم کسی می‌فهمد که نردبان دست او باشد: {وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ}؛ [4] اما عقل معیار است، عقل «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» [5] است. هر جا عقل است، با مدح همراه است؛ اما فرمود کسی عاقل می‌شود که نردبان دستش باشد: {وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ} اما

{وَمَا يَعْظُمُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ}. عالم وسیله دستش است، نردبان دستش است. در آیه سوره مبارکه «زمر» که معروف است: {هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ}، در آن جا مصدر به نماز شب است؛ یعنی اگر در سوره مبارکه «زمر» آیه نه فرمود عالم و غیر عالم یکسان نیستند، این در ذیل آیه است نه صدر آیه. صدر آیه مربوط به نماز شب است. صدر همان آیه این است که: {أَمَّنْ هُوَ قَانِثُ آتَاءِ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ}؛ اول نماز شب، بعد فرمود در فضایی نماز شب عالم و غیر عالم فرق می کنند، او بهتر عبادت می کند. حالا نماز شب به عنوان مثال ذکر شده؛ اول نماز صبح، بعد عالم و غیر عالم؛ اول نماز ظهر و عصر، بعد عالم و غیر عالم؛ اول نماز مغرب و عشا، بعد عالم و غیر عالم. این طور نیست که عالم «بما أنه عالم» نزد خدا درجه داشته باشد. این باید با عمل همراه باشد. اول سخن از نماز شب است، بعد سخن از برتری عالم.

اما در همان جریان نماز شب، فرمود اینها که اهل سجود و قیام اند، از خدا نمی ترسند، چون خدا جایی برای ترس نیست؛ از پایان کار خودشان می ترسند. رجایی دارند، ترسی؛ امیدی دارند و ترسی؛ امیدشان به خداست، چون او محور حق و رحمت و برکت است. ترس از خدا نیست، چون او {أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ} [6] است، آن جا جایی ترس نیست. ترس از پایان کار خودشان است. نفرمودند: «یحذر ربّه»؛ از خدا می ترسند! آن یک خوف عقلی است که {وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ} [7] «فله كذا و كذا و كذا». که بحث آن در سوره مبارکه «الرحمن» گذشت. اینجا فرمود: {يَحْذَرُ الْآخِرَةَ}؛ از پایان کار خودش می ترسد. {وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ}؛ امید به رحمت خدا دارد، ترس از پایان کار خود؛ وگرنه از خدا چه ترسی دارد او که {أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ} است. جز لطف و رحمت و عنایت چیزی در ناحیه او نیست؛ لذا ترس را به پایان کار خود اسناد داد، {يَحْذَرُ الْآخِرَةَ}. امید را به رحمت الهی، {وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ}. آن گاه فرمود: {قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ}، همه جا همین طور است.

منتها سرّ اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) درباره عده ای می فرمود اینها تازه وارد شدند می خواهند بنشینند شما برخیزید یا جا بدهید، برای اینکه اینها یا بدریون بودند مجاهدون بودند، یا همان طوری که در سوره مبارکه «حدید» آمده، فرمود کسانی که به نظام خدمت کردند، به انقلاب خدمت کردند، همه اینها اجرشان محفوظ است اما بعضی ها بعد از فتح مکه به انقلاب و من پیوستند، بعضی همان وقتی که من در زحمت بودم در مکه و مدینه به من متصل شدند. آیه ده سوره مبارکه «حدید» این بود: {وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَ قَاتَلُوا}؛ قبل از فتح مکه هر کس به ما کمک می کرد مهم بود. بعد از فتح مکه حالا کمک کردن خیلی سخت نیست. بعد از انقلاب اگر کسی انقلابی باشد خیلی سخت نیست؛ اما قبل از انقلاب اگر کسی انقلابی بوده هنر است. بعد از فتح مکه همه اسلحه را گذاشتند، دیگر قدرتی نبود در برابر نظام اسلامی. فرمود آنها که قبلاً با پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) بودند با آنهایی که بعد از فتح مکه به حضرت متصل شدند، خیلی فرق می کند. {لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ}، مثل بدریون و امثال آن، {أُولَئِكَ أَكْثَرُ

دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتِلُوا}، البته **{وَكَلَّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى}**، ولي **{وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ}**.
 همین کار اندکی که از منافقین برمی‌آمد، آن را مختومه اعلام کرد و این آیه وسط را که مسئله ادب حضور آن حضرت بود، این را ذکر کرده، **{وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا}** بعد فرمود: **{يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا}**، کجا می‌برد؟ چقدر بالا می‌برد؟ این مربوط به درجات ایمان و علم ایمانی مؤمنان عالم است. گاهی می‌فرماید آیات الهی را که برای عده‌ای تلاوت می‌کنند، **{زَادَتْهُمْ إِيْمَانًا}**، [8] گاهی می‌فرماید که ما این چهار تا کار را کردیم برای ترفیع درجه؛ تعلیم کتاب دادیم، یک: **{يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ}** [9] تعلیم حکمت دادیم که ذکر خاص بعد از عام است، این دو: **{يُزَكِّيهِمْ}** شد، **{يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ}**، این سه؛ اسراری را که در هیچ جا نیست به شما گفتیم و ممکن نبود جامعه بشر خودش به آنها دسترسی پیدا کند، این چهار: **{وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ}**. [10] این را هم درباره پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود هم درباره مؤمنین. فرمود وحی الهی چیزهایی به شما یاد می‌دهد که اصلاً هیچ ممکن نیست شرق و غرب عالم بروید پیدا کنید. اسرار گذشته، اسرار آینده! همین بیان نورانی که مرحوم کلینی از امام (سلام الله علیه) نقل کرد به دو نفر از اصحاب، فرمود: **{«شَرْقًا وَ غَرْبًا»}** [11] مشرق بروید مغرب بروید آن علمی که به درد شما می‌خورد همین اهل بیت دارند. حالا سخن در این نیست که چه بسازند چه نسازند، اینها امر عادی است. آسمان رفتن آسان است، برای اینکه مرتب چهار نفر چهار سال درس بخوانند این کار را می‌کنند؛ اما فرشته شدن سخت است. ما یک موجود ابدی هستیم، تمام ارزش‌گذاری برای این است که قرآن ما را موجود ابدی می‌داند، ما هستیم که مرگ را می‌میرانیم نه بمیریم. ما با مُردن از پوست به در می‌آییم نه بی‌پوسیم، می‌شویم ابدی. آن طرف مرگ چه خبر است؟ چه کسی می‌داند؟ چه اطلاعی دارد؟ آیات قرآن هم درباره خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این مطلب را دارد هم درباره ما؛ درباره آن حضرت فرمود: **{وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ}**، ما چیزهایی به تو گفتیم که تو با همه هوشی که داری ممکن نیست یاد بگیری. آن وقت برزخ چه خبر است؟ ساهره قیامت چه خبر است؟ بهشت چه خبر است؟ اینها علمی نیست که یکجا نوشته باشد یا تجربی باشد! با عقل درک بشود. بله! اجمالاً عقل می‌فهمد که خبری هست. انسان روح مجرد دارد نمی‌پوسد؛ اما چه خبر است؟ این را از کجا یاد بگیرد؟ اساس کار ما همان‌هاست. مشکل غرب و امثال غربی‌ها این است که خیال می‌کنند مرگ پوسیدن است و انسان می‌میرد؛ اما دین آمده گفته مرگ از پوست به در آمدن است، انسان مرگ را می‌میراند. این حرف گفته هم نشد، چه رسد به فهمیدن. همین خاندان گفتند. اینکه قرآن اصرار دارد: **{كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ}**؛ [12] نه «کل نفس یذوقها الموت»، همین است. ما مرگ را می‌چشیم، ما مرگ را می‌میرانیم، نه مرگ ما را بچشد و ما را بمیراند. ما هستیم که هستیم. این را کجا می‌توانیم پیدا کنیم زیر این آسمان؟! فرمود ما این چهار تا را: یک: **{يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ}**؛ دو: **{وَ الْحِكْمَةَ}** که ذکر خاص بعد از عام است؛ سه: **{وَ يُزَكِّيهِمْ}**؛ چهار: **{وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ}**، نه «ما لا تعلمون»، نه چیزهایی که نمی‌دانید ما به شما یاد می‌دهیم. چیزهایی که ممکن نیست یاد بگیرید. این «کان» منفي هم درباره پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است هم درباره ما. درباره حضرت هم فرمود: **{وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ**

تَعْلَمُ؛ ما چیزهایی که به تو یاد دادیم که تو ممکن نبود یاد بگیری. اصلاً راه نیست. غیب را انسان از چه راه بفهمد؟ به ما هم فرمود: **{وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ}**، اصلاً نمی‌توانید یاد بگیرید. این چهارتا را برای چه گفت؟ اگر ما این تعلیم سه‌گانه یعنی تعلیم کتاب و حکمت و **{يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا}**، با آن **{يُزَكِّيهِمْ}** همراه باشد، این چندین مرحله به ما جایزه می‌دهد؛ یک مرحله **{زَادَتْهُمْ إِيْمَانًا}** [13] است، یک مرحله **{لَهُمْ دَرَجَاتٌ}** [14] است، یک مرحله که اتحاد عالم و علم، عامل و عمل هست، **{هُمْ دَرَجَاتٌ}** [15] است. این طور نیست که حالا کسی بگوید که اینجا «لام» محذوف شده است. در سوره مبارکه «انفال» با سوره مبارکه «آل عمران» خیلی فرق است. در سوره مبارکه «انفال» تعبیر قرآن کریم این است؛ آیه چهار سوره «انفال» این است که **{أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا}**، یعنی بعد از آن اوصافی که ذکر فرمود، **{لَهُمْ دَرَجَاتٌ}**. هنوز شخص به آن مقام مقربین نرسید در حد ابرار و امثال آن است؛ اما در سوره مبارکه «آل عمران» آیه 163 این است: **{هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ}**. اگر به دست آن افراد عادی بدهید، می‌گویند اینجا «لام» محذوف است. خیر! جا برای حذف «لام» نیست. خود شخص می‌شود درجه. اگر ظالم خودش می‌شود هیزم و گر می‌گیرد: **{وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِحَبَّتِهِمْ حَطْبًا}**؛^[16] خود این آقا گر می‌گیرد و می‌شود هیزم! چرا او بوستان نشود؟ چرا او **{جَنَّةُ نَعِيمٍ}** [17] نشود؟ **{هُمْ دَرَجَاتٌ}**، نه **{لَهُمْ دَرَجَاتٌ}**! اگر سخن از اتحاد عالم و علم است، عامل و عمل هست، ایمان و مؤمن هست، از این آیات گرفته شده است و گر نه این حرف‌ها که برای بشر عادی قابل طرح نبود. فرمود: **{هُمْ دَرَجَاتٌ}**، خود این شخص درجه‌ای از درجات بهشت است. خود این شخص مرتبه‌ای از مراتب قرب «الی الله» است. **{هُمْ دَرَجَاتٌ}**؛ لذا در همین قسمتی که فرمود: **{يُزَفَعُ}**، این سه چهار بخش از آیات قرآن این رفعت را معنا می‌کنند. درباره ادريس دارد: **{وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا}**، [18] این مکان است، مکان که نیست. الآن ببینید اینهایی که «به زیر آورند چرخ نیلوفری را»، [19] هر روز دارند آدم‌کشی می‌کنند؛ یا بلاواسطه یا جنگ‌های نیابتی. در خاورمیانه هر روز یک گوشه کشتار اینهاست. اینها رفتند به مریخ؛ اما درنده‌ای است که بالا آمده. جنگ جهانی اول برای اینهاست، جنگ جهانی دوم برای اینهاست، به دو تا دختر بچه ناآگاه می‌گویند این روسری را بردار، این دارد با آیه **{قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ}** [20] می‌جنگد، او نمی‌فهمد که دارد چه کار می‌کند! این با چه کسی دارد می‌جنگد؟ چه کسی او را راه‌اندازی کرده است؟ این با خدا دارد مبارزه می‌کند. **{وَلْيُضْرَبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ}** [21] که چهارتا آدم فاسد به دنبال اینها راه نیفتند. این دارد همین کار را می‌کند. این چه علمی است؟ این یک سلاح درنده‌ای است به دست دیگری دادند. اینکه علم نشد. آنکه علم است، همین است که انسان را به الله به آینده او به محبت او به جامعه او به انسانیت او نزدیک بکند. این شده علم؛ لذا هیچ جا یعنی هیچ جا! به نحو سالبه کلیه، هیچ جا شما نمی‌بینید که از علم «بما أنه علم» قرآن حمایت کرده باشد. بله، هر جا هست یا مسبوق است یا ملحق است به علم و عمل صالح؛ علم و ایمان؛ علم و آدمیت؛ علم و انسانیت. اما سلاح آدم‌کشی، این نمی‌داند که دارد با آیه مبارزه می‌کند. چه کسی این را راه‌اندازی کرده است؟ این محصول علم بیگانه است که اینها را راه‌اندازی کرده.

غرض این است که ذات اقدس الهی فرمود ما این چهار چیز را دادیم، تا بشر را بالا ببریم. این پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التّحیة و الثّناء) بود این عظمت بود، همه آن جمعیت ابوسفیان‌ها و دودمان اموی را فرمود: «إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ».^[22] این معنی فرشته‌خویی شدن است. در یکی از بحث‌ها حالا شاید همین‌جا هم ذکر کردیم که ما الآن یک فردوسی نداریم. ما شهدا زیاد دادیم، گریه زیاد کردیم، گریه زیاد می‌کنیم، شعرهای آیینی زیاد داریم، اینها همه‌اش خوب است؛ اما جای فردوسی خالی است! اگر فردوسی می‌داشتیم و این جریان جنگ ده ساله که دو سال داخلی و هشت سال خارجی و مردانگی مردم ایران زمین بعد از عملیات مرصاد را اگر او به نظم در می‌آورد، آن‌گاه معلوم می‌شد ایران چه کار کرد! بعد از آن عملیات مرصاد بدترین کار را صدام کرد؛ اما شما مردم ایران بزرگ‌ترین کار را کردید، آن وقتی که اتحادیه غرب شروع شد برای اینکه کویت را نجات بدهد، اصرار کردند به ایران که شما هم چهار تا گلوله از طرف شرق بزنید! آن روز اگر ما چهار تا گلوله می‌زدیم کسی به ما اعتراض نمی‌کرد؛ اما مردم ایران، مسئولین گفتند ما قطعنامه را قبول کردیم، شما با هم جنگ دارید. این شرف را شما کجا پیدا می‌کنید؟ این مردانگی را کجا پیدا می‌کنید؟ کسی نمی‌توانست به ما اعتراض کند، چون ما خیلی خسارت دیدیم؛ اما ما گفتیم ما پای امضایمان ایستاده‌ایم. ما قطعنامه را قبول کردیم. ما یک فردوسی کم داریم گریه بسیار چیز خوبی است همه ما می‌نالیم شعرهای آیینی بسیار خوب است همه ما می‌خوانیم اما جای فردوسی(رضوان الله تعالی علیه) خالی است.

«و الحمد لله رب العالمین»

[1]. الکافی(ط - الإسلامية)، ج4، ص553.

[2]. المحاسن، ج1، ص11.

[3]. سوره بقره، آیه102.

[4]. سوره عنکبوت، آیه43.

[5]. الکافی(ط - الاسلامیه)، ج1، ص11.

[6]. سوره اعراف، آیه151؛ سوره یوسف، آیات64و92؛ سوره انبیاء، آیه83.

[7]. سوره الرحمن، آیه46.

[8]. سوره انفال، آیه2.

[9]. سوره بقره، آیه129.

[10]. سوره بقره، آیه151.

[11]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج1، ص399.

[12]. سورة آل عمران، آيه185.

[13]. سورة انفال، آيه2.

[14]. سورة انفال، آيه4.

[15]. سورة آل عمران، آيه163.

[16]. سورة جن، آيه15.

[17]. سورة واقعه، آيه89.

[18]. سورة مريم، آيه57.

[19]. ديوان اشعار ناصر خسرو، قصايد، قصيده6؛ «درخت تو گر بار دانش بگيرد *** به زير آوري چرخ
نيلوفري را».

[20]. سورة نور، آيه30.

[21]. سورة نور، آيه31.

[22]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج3، ص513.

برچسب